

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی

تحقیق و تصحیح «اسرار الاولیاء»

نگارش: طیبه معصومی

استاد راهنما: دکتر رضا مصطفوی سبزواری

استادان مشاور: دکتر محمد حسن حسن زاده نیری، دکتر محمد حسن حائری

رساله برای دریافت درجه دکتری

در رشته زبان و ادبیات فارسی

بهمن ۱۳۹۱

فرم گردآوری اطلاعات پایان نامه ها
کتابخانه مرکزی دانشگاه علامه طباطبائی

عنوان: تحقیق و تصحیح «اسرار الاولیاء»	
نویسنده / محقق: طیبه معصومی	
استاد راهنما: دکتر رضا مصطفوی سبزواری استادان مشاور: دکتر محمد حسن حائری، دکتر محمد حسن حسن زاده نیری	
کتابنامه: دارد	واژه نامه: ندارد
نوع پایان نامه: بنیادی *	توسعه ای کاربردی
مقطع تحصیلی: دکترا	سال تحصیلی: ۱۳۹۱-۱۳۹۲
محل تحصیل: تهران	نام دانشگاه: علامه طباطبائی دانشکده: ادبیات فارسی و زبانهای خارجی
تعداد صفحات: ۴۳۰	گروه آموزشی: زبان و ادبیات فارسی
کلید واژه ها به فارسی: اسرار الاولیاء، شیخ فریدالدین گنج شکر، بدرالدین اسحاق دهلوی، نسخه خطی، سلسله چشتیه.	
کلید واژه ها به زبان انگلیسی: Asrar al Awlia, Shekh fariddudin Shekar Ganj, Badruddin Es'hagh Dehlavi, manuscript, Chishtian order.	

چکیده

الف. موضوع تحقیق و طرح مسأله (اهمیت موضوع و هدف): کتب عرفانی در زبان و ادبیات فارسی از جهت حفظ فرهنگ و میراث عرفان اسلامی دارای جایگاهی بسیار ممتاز می باشند و بررسی و تصحیح و انتشار نسخ خطی این کتب ارزشمند می باید از مهم ترین اولویتهای تحقیقی دانشجویان و اساتید این زبان قرار گیرد. موضوع اصلی این تحقیق تصحیح نسخه خطی کتاب «اسرار الاولیاء» است. این کتاب مجموعه ملفوظات عارف بزرگ سلسله چشتیه در قرن هفتم شیخ فریدالدین گنج شکر می باشد که به دست یکی از شاگردان شیخ فرید به نام بدرالدین اسحاق دهلوی به رشته تحریر درآمده است.

ب. مبانی نظری شامل مرور مختصری بر منابع، چارچوب نظری و پرسشها و فرضیه ها: در تصحیح این کتاب از ۴ نسخه استفاده شده است: ۱. نسخه دانشگاه کمبریج انگلستان به شماره ۳۵؛ ۲. نسخه کتابخانه آیت الله مرعشی قم به شماره ۵۶۲۲؛ ۳. نسخه چاپ سنگی مجلس شورای اسلامی به شماره ۱۳۵۶۰؛ ۴. نسخه چاپ سنگی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره B ۳۱۳ در این رساله نسخه دانشگاه کمبریج به عنوان نسخه اساس برگزیده شد و سپس با سایر نسخ مقابله شد.

پ. روش تحقیق شامل تعریف مفاهیم، روش تحقیق، نمونه گیری و روش های نمونه گیری، ابزار اندازه گیری، نحوه اجرای آن، شیوه گردآوری و تجزیه و تحلیل داده ها: برای تصحیح این کتاب، روش التقاطی انتخاب شد. نسخه دانشگاه کمبریج به عنوان نسخه اساس برگزیده شد و سپس با سایر نسخ ها مقابله گردید و هرگاه کلمه یا عبارتی در نسخ دیگر صحیح تر و کامل تر بود آن کلمه یا عبارت در متن وارد شد و تمامی اختلافات بین نسخ در پاورقی ها قید شد.

ت. یافته های تحقیق: به دست آوردن متنی منقح از یک اثر معتبر عرفانی.

ث. نتیجه گیری و پیشنهاد. نتیجه: حصول متنی منقح از یک اثر بزرگ عرفانی به زبان فارسی. پیشنهاد: رواج بیشتر ارائه پایان نامه در خصوص تصحیح نسخ خطی به دانشجویان زبان و ادبیات فارسی در جهت حفظ و احیای آثار ارزشمند گذشته و جلوگیری از نابودی آنها.

صحت اطلاعات مندرج در این فرم بر اساس محتوای پایان نامه و ضوابط مندرج در فرم را گواهی می نمایم.

نام استاراهنما:

سمت علمی:

نام دانشکده:

رئیس کتابخانه:

پیشکش به دریای دستان پدرم

و

آسمان چشمان مادرم

فهرست مطالب:

پیشگفتار	یک
کلیات	سه
مقدمه	سه
مختصری در تاریخ هند و ورود اسلام به این کشور.....	پنج
چشمتیه	دوازده
شاخه‌های فرعی	پانزده
خانقاه‌های چشمتیه	شانزده
آداب و تعلیمات	شانزده
آثار	هجده
فریدالدین گنج شکر	نوزده
بدرالدین اسحاق دهلوی	سی و دو
معرفی نسخه‌ها	سی و سه
ویژگی‌های سبکی اسرار الاولیاء	سی و نه
۱. سطح زبانی	چهل
۲. سطح فکری	چهل و چهار
۳. سطح ادبی	چهل و نه
سایر ارزش‌های اسرار الاولیاء	پنجاه
شیوه تصحیح	پنجاه و یک

نتیجه پنجاه و دو

متن «اسرار الاولیاء» ۱

فصل اول ۳

فصل دوم ۲۷

فصل سوم ۴۷

فصل چهارم ۷۳

فصل پنجم ۹۴

فصل ششم ۱۰۸

فصل هفتم ۱۲۴

فصل هشتم ۱۳۴

فصل نهم ۱۵۹

فصل دهم ۱۷۸

فصل یازدهم ۱۹۸

فصل دوازدهم ۲۱۶

فصل سیزدهم ۲۳۰

فصل چهاردهم ۲۴۲

فصل پانزدهم ۲۵۵

فصل شانزدهم ۲۶۷

فصل هفدهم ۲۸۲

۲۸۸	فصل هژدهم
۲۹۳	فصل نوزدهم
۲۹۸	فصل بیستم
۳۰۶	فصل بیست و یکم
۳۰۹	فصل بیست و دوم
۳۱۸	تعلیقات
۴۱۶	فهرست‌ها
۴۲۵	منابع

پیشگفتار

نسخ خطی از گرانبهاترین میراث مکتوب هر قومی است و نشان‌دهنده جریانات و تحولات گذشته اقوام و میزان غنای فرهنگی و اجتماعی آنها به شمار می‌رود. علیرغم تلاش‌های بسیاری که برای شناخت و تصحیح نسخه‌های خطی صورت گرفته است، هنوز نسخه‌های فراوانی یافت می‌شود که اهمیتی جهت احیاء و انتشار آنها صورت نگرفته است. حفظ کتب خطی که در گوشه کتابخانه‌های جهان در معرض نابودی و فراموشی اند از طریق تصحیح و به دست چاپ سپردن آنها از اهم وظایف کسانی است که با گنجینه زبان و ادب فارسی مأنوس بوده‌اند. از جمله این نسخ کتاب ارزشمند «اسرار الاولیاء» اثر بدرالدین اسحاق غزنوی است که شامل مجموعه ملفوظات عارف بزرگ طریقه چشتیه در قرن ششم و هفتم، شیخ فریدالدین گنج شکر می‌باشد. این کتاب حاوی اطلاعات ارزشمندی از عرفان در ناحیه شبه قاره است که تا به امروز تلاشی در جهت تصحیح و احیای آن صورت نگرفته بود. «اسرار الاولیاء» به جهت مشتمل بودن بر اطلاعات گرانبهایی از جمله اصطلاحات و تعابیر عرفانی، ذکر حکایات و نقل قول از عرفای بزرگ بخصوص عرفای چشتی به عنوان اثری شایسته جهت تصحیح انتخاب گردید.

رساله حاضر در سه فصل، تحت عناوین: کلیات، متن اصلی نسخه و تعلیقات تدوین یافته است. از آنجا که «اسرار الاولیاء» یکی از مهم‌ترین کتب عرفانی طریقه چشتیه می‌باشد در بخش کلیات به معرفی این طریقه و نیز شرح حال و آثار مؤلف و نیز شیخ فریدالدین و نسخ موجود از این کتاب و در نهایت شیوه تصحیح پرداخته شده است. شیوه به کار رفته در تصحیح این نسخه شیوه التقاطی می‌باشد. بدین نحو که یکی از نسخ به عنوان نسخه اصلی انتخاب شده و سپس به مقابله با نسخ دیگر پرداخته شده است و در مواردی که اطلاعات نسخه اساس پاسخگو نبوده از سایر نسخ استفاده شده است و در همه موارد اختلاف بین نسخ در پاورقی ذکر گردیده است. بخش پایانی رساله نیز به تعلیقات و توضیحاتی پیرامون واژه‌های دشوار، اصطلاحات عرفانی، معرفی مشایخ مذکور در کتاب و ... اختصاص یافته است.

از آنجا که تصحیح نسخه خطی حاضر اولین تجربه نگارنده محسوب می‌گردد مسلماً دارای نواقص و کاستی‌هایی است که امید است ارباب فضل با دیده اغماض بدان بنگرند.

در پایان نگارنده بر خود لازم می‌داند مراتب سپاس و قدردانی خود را از استاد فرزانه، جناب آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری که منت نهاد و راهنمایی رساله حاضر را پذیرفتند و در طول تدوین و تنظیم رساله از هیچ کوششی دریغ ننموده و همواره با ژرف نگری علمی خاص و قابل تحسین خود، راهنمای نگارش این رساله بوده‌اند، ابراز نماید. همچنین از بزرگواران جناب آقای دکتر محمد حسن حسن زاده نیری و جناب آقای دکتر محمد حسن حائری که با بزرگواری مشاوره این رساله را بر عهده

گرفته و راهنمایی‌های ایشان همواره در برون رفت از تنگناها و ابهامات کار راهگشای نگارنده بود،
سپاسگزارم.

امید است این رساله توانسته باشد قدمی کوچک در راستای حفظ میراث عظیم مکتوب زبان و
ادبیات فارسی برداشته باشد.

کلیات

مقدمه:

قرن ششم یعنی عصر سلجوقیان به لحاظ تاریخ ادبیات و سبک‌شناسی از مهم‌ترین ادوار ادبیات ماست و انواع شعر و انواع نثر در آن قرن در کنار هم دیده می‌شوند. در شعر، شعر بینابین عهد سلجوقی و شعر سبک ارّانی، سبک ساده خراسانی را کنار زده است و در نثر، سبک مسلط نثر فنی است. اما نثر مرسل مخصوصاً در کتب علمی و عرفانی رایج است (شمیسا، ۱۰۲). از کتاب‌هایی که در این قرن به نثر ساده نوشته شده‌اند می‌توان به *مجمّل التواریخ و القصص* از مؤلفی ناشناس، *کیمیای سعادت* از غزالی و آثار *عین القضاة* همچون *تمهیدات و لوایح*، آثار *سهروردی* مانند *آواز پر جبرئیل*، *لغت موران*، *صفیر سیمرغ* و ... اشاره کرد.

در قرن هفتم نیز سبک مسلط همان نثر فنی است و رواج این نثر به حدی است که گریبان کتب صوفیانه و علمی را هم می‌گیرد. از جمله کتاب‌هایی که در این دوره به نثر فنی نوشته شده‌اند می‌توان از *نفته المصدور*، *تاریخ جهانگشای جوینی* و *تاریخ و صاف* نام برد.

صوفیه کتب خود را به نثر ساده می‌نوشتند و تزئین و آرایه بندی در آثار ایشان راه نیافته بود. مولانا در کتاب *فیه ما فیه* (ص ۸۵) می‌گوید: «سخن را چون بسیار آرایش می‌کنند مقصود فراموش می‌شود». اما سرانجام صوفیه هم بعد از یک قرن مقاومت در برابر شیوه نثر فنی تسلیم می‌شوند. اولین کتاب صوفیه که به نثر فنی نوشته شده است (البته از نوع معتدل) *مرصاد العباد* تألیف *نجم الدین دایه* (وفات ۶۴۵ هـ) می‌باشد (همان، ۱۵۳).

در این میان اکثر نویسندگانی که قصد تعلیم و تفهیم دارند همچنان به نثر ساده می‌نویسند. مثلاً کتب *خواجه نصیرالدین طوسی* (۶۷۲-۵۹۷ هـ) از قبیل *اساس الاقتباس* در منطق، *معیار الاشعار* در عروض و *اخلاق ناصری* در اخلاق، همچنین کتب فلسفی *افضل الدین کاشانی* معروف به *بابا افضل* (شاعر و فیلسوف قرن هفتم) تماماً به نثر ساده فارسی است. *زکریای قزوینی* (متوفی به سال ۶۸۲ هـ) نیز *عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات* (که خود مؤلف آن را از عربی به فارسی ترجمه کرده است) و آثار *البلاد و اخبار العباد* را به نثر ساده فارسی نوشته است. نمونه دیگر این نوع نثر مرسل را می‌توان در کتب

قطب‌الدین شیرازی (متوفی در ۷۱۰ هـ) از جمله درّه‌النّاج و نیز در فیه ما فیه اثر بزرگ مولانا مشاهده کرد (شمیسا، ۷-۱۶۶)

این ساده نویسی را می‌توان از اثرات حمله مغول به ایران دانست. مغولان چندین بار و نخست در پاییز سال ۶۱۶ هـ (حمله چنگیز با دویست هزار نفر) به خراسان و سپس به سایر بلاد ایران حمله کردند و مخصوصاً خراسان را که کانون فرهنگ ایران بود با همه مدرسه‌ها و کتابخانه‌ها با خاک یکسان ساختند و فضلا و شعرا و هنرمندان را از دم تیغ گذراندند و بقیه السیف اهل علم و هنر به آسیای صغیر و هند و ندرتاً به نواحی جنوبی ایران گریختند (همان، ۱۷۲).

گذشته از این زبان فارسی از هشت قرن پیش زبان رسمی و ادبی شبه قاره بوده و در ظرف این دوره گنجینه‌ای بزرگ و گرانبها از آثار فارسی در این سرزمین به وجود آمده‌است. زبان فارسی در شبه قاره در قرن پنجم هجری در نتیجه حملات و فتوحات یمن‌الدوله سلطان محمود غزنوی (متوفی ۴۲۱ هـ) از راه پیشاور وارد گردید و همراه با توسعه حدود سلطنت غزنوی (۳۶۶-۵۸۲ هـ) و غوریه (۴۰۱-۶۱۲ هـ) و با گسترش دین مبین اسلام در ادوار بعدی به تدریج پیشرفت نمود. باید این نکته اساسی را در نظر داشت که اشاعه زبان فارسی در شبه قاره به طور کلی بنا بر دو علت اصلی بوده‌است: یکی به واسطه اشاعه دین اسلام در این سرزمین، و دیگری به سبب رسمی بودن آن. البته علت اول بر علت دوم رجحان دارد. بنابراین اولین آثار فارسی که در این سرزمین به وجود آمد مشتمل بر کتاب‌های دینی به ویژه در موضوع تصوّف بود. (تفهیمی، ۹۲)

قرون پنجم و ششم هجری دوره ورود و آغاز زبان فارسی در شبه قاره می‌باشد. در قرن پنجم تنها کتابی که به فارسی نوشته شد کشف‌المحجوب تألیف شیخ ابوالحسن علی بن عثمان هجویری غزنوی لاهوری (م ۴۶۴ هـ) در موضوع تصوّف می‌باشد. دوره بعدی که از آغاز دوره سلاطین مملوکیه در سال ۶۰۲ هجری شروع می‌شود و تا ربع اول قرن هشتم هجری ادامه می‌یابد از لحاظ پیشرفت و توسعه زبان فارسی همراه با گسترش دین اسلام و تصوّف اسلامی بسیار قابل توجه است. در این دوره بسیاری از صوفیان بزرگ و معروف شبه قاره مانند شیخ معین‌الدین سجزی (۶۲۷ هـ) و شیخ قطب‌الدین بختیار اوشی کاکلی (۶۳۳ هـ) و شیخ جمال‌الدین هانسوی (۶۴۷ هـ) و شیخ فریدالدین مسعود گنج شکر (۶۶۴ هـ) و شیخ بهاء‌الدین زکریای ملتانی (۶۶۶ هـ) و شیخ نظام‌الدین محمد اولیا بدایونی (۷۲۵ هـ) و غیره که اکثریت آنها متعلق به فرقه چشتیه می‌باشند، زیسته‌اند و خدمات شایسته‌ای در زمینه گسترش و توسعه اسلام و تصوّف ارائه داده‌اند. بعضی از آنها آثار عمده‌ای در باب تصوّف و عرفان نیز از خود باقی گذاشته‌اند. (همان، ۹۲)

مختصری در تاریخ هند و ورود اسلام به این کشور:

اولین سپاهی که از طرف مسلمانان رهسپار هند و سند گردید در سال ۱۵ هجری در زمان عمر بن خطاب بود که وی مغیره بن ابی العاص را، در پی عثمان بن ابی العاص، که پیش از این به بحرین فرستاده بود، روانه کرد تا از آن طریق به «دبیل» رود. چون لشکر اسلام به شهر «دبیل» رسید جنگ در گرفت و مغیره به دست سپاهیان رای سند، که در آن زمان «چچ بن سیلائج» بود کشته شد و فتح سند ناتمام ماند و تا زمان خلیفه سوم کاری انجام نگرفت. در زمان خلافت عثمان، عبدالله عامر بن ربیع که سردار لشکر اسلام در مکران بود، طبق دستور خلیفه، حکیم بن جبلة را به هند فرستاد که آن سرزمین را شناسایی کند و سپس حکیم بن جبلة به نزد عثمان بازگشته چنین گزارش داد: «آب آنجا تیره است و میوه آن مقاتل و ترش و زمین سنگلاخ است و گل او شوره، اگر لشکر اندک رود زود ضایع شود و اگر حشم کثیر و بیشتر روند گرسنه مانند و هلاک شوند» و نیز اضافه کرد که افراد آن سرزمین در عهد و وفا خائن و غدارند. در نتیجه عثمان از لشکر کشی منصرف شد و کسی نفرستاد. در زمان خلافت حضرت علی (ع) شخصی که گویا «تاغر بن دعر» نام داشت به مرز هند روانه گردید و در سال ۳۸ هجری پیروزمندانه همه جا پیشروی کرده تا به ناحیه «کیکانان» رسید و لشکر اسلام تکبیرگویان سپاه «کیکانان» را شکست داده، عده‌ای از لشکر هندیان مسلمان شدند و بقیه رو به فرار نهادند. مسلمانان بعد از این فتح و پیروزی تا سال چهارم هجری در آنجا باقی ماندند، اما چون خبر شهادت علی (ع) به آنها رسید از آن ناحیه به مکران بازگشتند. در عهد خلافت بنی امیه، معاویه، شخصی را که موسوم به عبدالله سوار بود با چهار هزار سواره نظام به ولایت سند گسیل داشت. اما همین که لشکریان وی به کوه «کیکانان» رسیدند جنگی سخت در گرفت و عبدالله سوار کشته گردید و سپاه شکست خورده به مکران بازگشت. پس از آن مسلمین چندین مرتبه به سرزمین هند لشکر کشی نمودند، اما کاری از پیش نبردند. تا در دوره خلافت ولید بن عبدالملک مروان، والی عراق یعنی حجاج بن یوسف، بعد از این که چندین بار افرادی را برای فتح هند بدان سوی فرستاده بود و همه شکست خورده بودند عقب‌نشینی کرده بودند، سرانجام محمد بن قاسم، پسرعمو و داماد خود را به حکمرانی هند منصوب کرد و چون حجاج مردی با سیاست بود، شش هزار جوان شامی را که همه پدر و مادرشان در قید حیات بودند برای رفتن به هند با محمد بن قاسم همراه کرد و خود حجاج هم محمد بن قاسم را سوار کرده صدقه‌هایی خیر نمود و مال و حشم فراوانی هم با وی فرستاد و تأکید کرد که سپاهیان وی از طریق شیراز به هند روند. محمد بن قاسم چون به مکران وارد شد حاکم آنجا را که محمد هارون نام داشت نیز با خود همراه برد، اما چون به «ارمایل» وارد شدند محمد هارون فوت کرد. ناگزیر محمد بن قاسم خود با لشکر به جانب «دبیل» روان شده آنجا را به محاصره درآورد و آن طور که نقل می‌کنند چون منجنیق‌ها را به کار می‌اندازند، ناگاه برهمنی امان خواسته

می‌گوید که در کتب نجوم چنان آمده است که ولایت سند به دست اسلام فتح می‌گردد، لیکن این رایت بتخانه طلسم است، مادام که این رایت بتخانه برقرار است ضبط این حصار امکان ندارد. باید اول سر این بتخانه بشکند تا رایت او پاره شود و فتح میسر گردد. بالاخره با کمک منجنیق حصار شهر را در هم می‌کوبند و آن را به تصرف در می‌آورند. در نتیجه غنایم جنگی فراوانی به دست آنها افتاده خمس آن را هم به خزینۀ حجّاج می‌فرستند. به هر حال با کشته شدن رای «داهر» در سال ۷۳ هجری راه برای پیشروی اسلام باز شد و نواحی سند از جمله مولتان، قنوج و سایر بلاد به تصرف مسلمانان درآمد و با امان دادن به برهمنان و دیگر طبقات مردم، عدۀ زیادی از ساکنین آن نواحی به اسلام گرایش پیدا کردند. فتح هند به دست محمد بن قاسم که توانسته بود راه را برای تسلط امویان و سپس عباسیان باز نماید در حقیقت طلیعه‌ای برای فرمانروایی مسلمانان در شبه قاره بود. در دورۀ عباسیان اگرچه پیشروی نظامی حاصل نشد لیکن خلفا با فرستادن امیرانی بدان سرزمین تا حدودی تسلط خود را حفظ می‌کردند، از جمله یعقوب لیث در عهد خلافت معتمد (۲۷۹-۲۵۶ هـ) به حکومت سند منصوب شد و بعد از وی برادرش عمرولیث این سمت را به عهده داشت. بعدها که دستگاه خلافت عباسیان رو به ضعف گذاشت نفوذ آنها هم در سند باز کمتر شد، تا بدانجا که امرای داخلی علم استقلال برافراشتند و خلفا تنها در هند غربی، یعنی سرزمین سند که امروزه قسمت اعظم آن جزو پاکستان است، اندک نفوذی داشتند و می‌توان گفت که تقریباً حملات مسلمین برای مدتی متوقف شد. در این دوران، از ضعف عباسیان تا هجوم غزنویان به هند، از طرفی بین حکومت‌های محلی مسلمان و از طرف دیگر هم بین مسلمین و امرای هندو جنگ‌هایی رخ می‌داد که در نتیجه امرای هندو هم گاه گاهی بر سرزمین سند مسلط می‌شدند. اما روی هم رفته وضع اقتصادی مسلمین و عمران و آبادی شهرهای آن دیار رضایت‌بخش و نعمت فراوان و شهرها آباد بود. از لحاظ اجتماعی مردم سند از همان آغاز نسبت به آل علی علاقه نشان می‌دادند، چنانکه یکی از نوه‌های عمر بن علی بن ابی‌طالب (عمر بن علی برادر امی و صلیبی محمد حنفیه) را که به نام جعفر و ملقب به «المؤید من السماء» بود به حکومت مولتان در ناحیۀ سند پذیرفتند. از دیگر اطلاعاتی که در این دوره به ما رسیده است این است که قبل از حکومت سامانیان بر خراسان، شخصی به نام محمود بن القاسم بن میمنه از سیستان به سرزمین هند رفت و نخست به شهر «بهنو» درآمد آن را منصوره نامید و سپس مولتان را هم بگرفت و آن را معموره نام نهاد. این شخص تا کشمیر هم پیش راند و چون اهل هند را زنهار داد مردم آن نواحی با وی از در آشتی درآمدند و آنگاه او از راه کابل به خراسان بازگشت. اما مبلغان و داعیان اسماعیلیّه در این دوران در نواحی سند و مولتان فعالیت گسترده‌ای داشتند و در تبلیغ و اشاعۀ اسلام کوشا بودند. اما در عهد غزنویان سلطان محمود غزنوی به اسم جهاد با بت پرستان، در دهۀ آخر قرن چهارم هجری، طی حملات متعددی بخش بزرگی از سرزمین هند را به قلمرو حکومت خود اضافه نمود و حتی اعقاب وی با وجود اینکه در ایران بزرگ حکومت را از دست داده بودند، لیکن تا مدتها در قسمت هند غربی به فرمانروایی خود ادامه داده، حکومت آنها باعث نشر و گسترش زبان فارسی گردید و

سرانجام آخرین پادشاه این سلسله که خسروشاه بن بهرام نام داشت در سال ۵۵۵ هجری در زندان غوریان فوت کرد. (نقل به تلخیص از آریا، ۱۵-۱۲)

حکومت غوریان هم که بر ویرانه حکومت غزنویان بنا شده بود، چه در فتوحات و چه در نشر زبان فارسی همان دنباله روش غزنویان را در پیش گرفت تا اینکه در سال ۵۸۹ هجری یکی از غلامان غوریان به نام «قطب‌الدین ایبک» دهلی را فتح کرد و پس از چندی خود به استقلال رسید. این شخص که در تاریخ هند چه در شجاعت و سخاوت و چه در لیاقت مشهور است مدت بیست سال حکومت کرد. بعد از وی چون پسرش آرامشاه، لیاقت پادشاهی نداشت، یکی از امرای وی به نام شمس‌الدین التمش به دهلی آمد و به پادشاهی نشست و از آن به بعد مملکت هند به چهار قسمت تقسیم شد، دهلی به شمس‌الدین التمش تعلق گرفت، مولتان و نواحی اطراف آن را ناصرالدین قباچه تحت نفوذ خود درآورد، لکنهوتی (شهری در بنگال) را ملوک خلیج به حیطة ضبط درآوردند و لاهور و توابع را گماشتگان تاج‌الدین یلدرز تسخیر نمودند. لیکن بعد از چندی لشکریان شمس‌الدین التمش ابتدا ناصرالدین قباچه را شکست داده سرزمین‌های تحت نفوذ وی را به تصرف خود درآوردند و آنگاه ملک ناصرالدین محمود، پسر شمس‌الدین التمش در سال ۶۲۵ هجری لکنهوتی را به سرعت تسخیر کرد و آخرین پادشاه خلیج که حسام‌الدین عوض نام داشت کشته شد. در نتیجه خاندان شمس‌الدین التمش بر بیشتر نواحی هند مسلط شدند. (آریا، ۱۶-۱۲)

در اوایل قرن هفتم هجری هندوستان نیز از هجوم سپاهیان مغول در امان نماند و شهر لاهور در سال ۶۳۹ هجری ویران شد. اما بعد از مدتی به دست غیاث‌الدین بلبن، دوباره آباد گردید. سرانجام در قرن هشتم هجری هند به دست امیر تیمور فتح شد و از این تاریخ سرزمین هند تحت حکومت امرای خاندان تیموری بود تا اینکه در سال ۹۳۲ هجری / ۱۵۲۶ میلادی حکومت مستقل بابرین یا تیموریان به دست یکی از اعقاب تیمور موسوم به ظهیرالدین بابر تأسیس گردید و درخشان‌ترین دوره‌های حکومت اسلامی در هند به وجود آمد. دربار پادشاهان این سلسله همیشه مرکز تجمع شاعران و نویسندگان فارسی‌گوی بود که از معروف‌ترین پادشاهان این دودمان می‌توان از همایون شاه، اکبرشاه، جهانگیر و شاه‌جهان را نام برد. (همان، ۱۶)

چنانکه اشاره شد محمد بن قاسم ثقفی (داماد و پسرعموی حجاج) پیش از لشکرکشی به هند، به دستور حجاج، مدتها در فارس اقامت داشت و به تدارک و تهیه وسایل جنگ مشغول بود. مخصوصاً به او تأکید شده بود که از طریق فارس به هند برود. بنابراین به نظر می‌رسد که بیشتر سپاهیان وی ایرانی و به ویژه از مردم فارس بوده باشند، در این صورت وجود سربازان ایرانی خود عاملی است برای ترویج دین اسلام در میان مردم عادی هند. بعد از فتح سند، مولتان مدت دوستانه سال مرکز حکومت مسلمانان شد و

این شهر اولین شهر شبه قاره است که طبق اسناد موجود، تمدن و زبان ایرانی در قرن چهارم هجری در آن موقعیت خاصی داشته‌است، چنانکه ابن حوقل می‌نویسد زبان مردم منصوره و مولتان عربی و سندی است و زبان اهل مکران، مکرانی و فارسی است. اما استخری مورخ و جغرافی‌دان معروف ایرانی می‌نویسد زبان اهل مکران فارسی و مکرانی است و در مولتان زبان فارسی را می‌دانند و لباس ایشان ایرانی است. (همان، ۱۸-۱۷) در دوران خلافت عباسیان اصولاً امیرانی که به حکومت سند گسیل می‌شدند ایرانی بودند که پیش از این به نام دو نفر از آنها یعنی یعقوب لیث و برادرش عمرولیث اشاره شد. بدیهی است که این امرا مخصوصاً اگر مانند یعقوب لیث به زبان فارسی علاقه داشتند خود باعث نفوذ زبان فارسی در سند می‌شدند. (تاریخ سیستان، ۲۲۸)

حکمرانانی هم که از نژاد ایرانی نبودند کم و بیش خود تربیت شده محیط ایرانی بودند، از آن جمله هنگامی که در سال ۴۱۷ هجری حکومت امیر سبکتکین و فرزندش محمود بر شهرهای پیشاور، لاهور و مولتان آغاز می‌شود زبان فارسی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. امیرانی هم که از جانب غزنویان به حکومت سایر بلاد هند منصوب می‌شدند در مقرر حکومت خود درباری مانند پادشاهان ایرانی ترتیب می‌دادند و در تکریم شاعران فارسی زبان کوشش بسیار می‌کردند که از جمله این شاعران می‌توان مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونی را نام برد که در دربار شاهزادگان و امیران غزنوی منزلی والا به دست آوردند. رونق بازار شعر و ادب فارسی در زمان پادشاهی بهرام شاه (۵۳۷ - ۵۱۲ هـ) به درجه کمال خود رسید و در زمان وی بود که کلیه و دمنه به وسیله ابوالمعالی به فارسی درآمد. (بهار، ۲۴۹)

این امرا که همه فارسی زبان بودند به روش سامانیان در دربار خود مجمعی از سخنوران و شاعران فارسی گوی تشکیل می‌دادند و در این میان دانشمندان ایرانی در تمام نقاط هندوستان مخصوصاً لاهور در ترویج زبان فارسی نقش اساسی داشتند که نامی چند از آنها در کتب ادبی به جای مانده‌است، همچون ابوالنجم وزیر شیبانی، ابونصر فارسی، هبه الله و ابوالفرج رستم. در لباب الالباب عوفی که در سال ۶۱۸ هجری در هند تألیف یافته از شاعران و نویسندگان شهر لاهور یاد گردیده و نمونه‌هایی از اشعار آنها نیز آمده‌است. غیر از امیران و سخنوران و ادیبانی که علاوه بر ترویج زبان فارسی در گسترش اسلام نیز کوشا بوده‌اند مساعی اهل تصوف نیز نسبت به رونق ادبیات فارسی و ترویج اسلام درخور اهمیت است. گرچه خدمات این گروه غالباً خارج از حوزه رسمی درباری بود ولی باز شاید خدمات اینها به فرهنگ ایرانی و اسلامی بیش از دو گروه فوق الذکر باشد. برای مثال لازم به تذکر است که اولین کتاب عرفانی به زبان فارسی به وسیله شیخ علی هجویری به نام کشف المحجوب در پنجاب هند به رشته تحریر درآمد. (آریا، ۱۸) به هر حال چنانکه گذشت غزنویان در حدود ۱۷۰ سال بر هند فرمانروایی کردند و پس از آنان شهاب‌الدین غوری مؤسس سلسله غوریان که در سال ۵۸۲ شهر لاهور را فتح کرد، به حکومت

رسید. در دوره حکومت غوریان دهلی هم که تا آن تاریخ به تصرف مسلمانان در نیامده بود ضمیمه حکومت اسلامی لاهور شد و زبان فارسی در آن نواحی نیز رو به رواج نهاد. در زمان حکومت قطب‌الدین ایبک غوری و ناصرالدین قباچه و شمس‌الدین التمش، شاعران و دانشمندان فارسی‌زبان گرامی بودند و این پادشاهان به ترویج زبان فارسی علاقه خاصی نشان می‌دادند. ناصرالدین قباچه شهر «اوج» را که امروزه قریه‌ای در نزدیکی بهاولپور پاکستان است، پایتخت خود قرار داده و بسیاری از شاعران و دانشمندان ایرانی به دربار او روی آوردند که از آن میان می‌توان از عوفی صاحب *لباب‌الالباب* و منهاج‌الدین سراج جوزجانی صاحب *طبقات ناصری* را نام برد که از انعام و صلّه‌های او بهره‌ها بردند. در همین عهد علی بن حامد بن ابوبکر کوفی نیز کتاب خود را به نام *چچنامه* یا *فتحنامه سند* به زبان فارسی درآورد. از شعرای معروف این عصر هم نام چند نفر به ما رسیده است که از آن جمله‌اند: فضل‌ی بخارایی، ضیاء‌الدین سنجری، شمس‌الدین محمد بلخی و فضل‌ی مولتانی. علاوه بر این اقامت عراقی، شاعر معروف هم در مولتان خود سبب رونق عرفان و ادب گردید. التمش نیز درباری مانند ناصرالدین قباچه در دهلی ترتیب داده بود و چون به زبان فارسی عشق می‌ورزید در دربار او بسیاری از شاعران و دانشمندان گرد آمده بودند و زبان فارسی روز به روز در دهلی رونق بیشتری می‌گرفت و دهلی خود یکی از مراکز مهم سلسله چشتیه (که بعداً آن را به تفصیل شرح خواهیم داد) گردید و صوفیان چشت یکی از عوامل بسیار مهم ترویج زبان فارسی در دهلی و نواحی اطراف آن بودند. گفته شد که مولتان از قرن سوم و چهارم هجری مرکز مسلمانان ایرانی شده بود و در زمان سلطان غیاث‌الدین بلبن و پسرش علاء‌الدین محمد شهید دربار مولتان یکی از مراکز مهم ادب فارسی به شمار می‌رفت. بارها از سعدی شیرازی که او نیز در همین زمان می‌زیست، دعوت شد که به مولتان آید. فخرالدین عراقی و پیر و استادش عارف بزرگ بهاء‌الدین زکریا نیز در همین دوره بساط ارشاد و هدایت گسترده بودند. (آریا، ۲۰ - ۱۸)

در هنگام حمله مغول به ایران، علاوه بر امرا و شاهزادگان ایرانی که به هند پناه بردند، عده‌ای از شعرا و دانشمندان ایرانی نیز رهسپار هند شدند و مخصوصاً به شهر لاهور که مرکز ادب فارسی به شمار می‌رفت روی آوردند که از آن جمله می‌توان به قانع‌ی طوسی، عوفی و پدر امیر خسرو دهلوی اشاره کرد. گرچه لاهور هم از هجوم مغولان در امان نماند اما چندی بعد همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد به دست سلطان غیاث‌الدین بلبن رونق خود را از سر گرفت و یکی از مراکز تمدن ایرانی و ادبیات فارسی گردید. (همان، ۲۱)

بیشتر مورّخینی که درباره انتشار اسلام در هندوستان تحقیق نموده‌اند آن را بخشی از پیروزی‌های نظامی معرفی کرده و غالباً ترویج اسلام را مرهون کسانی دانسته‌اند که با هجوم نظامی به هند آمده و دین خود را به فرزندان و اعقاب خود منتقل کرده‌اند. بنابراین تصور عموم آن بوده است که مردم هند از ترس

قتل عام کسانی چون سلطان محمود غزنوی به اسلام روی آورده‌اند. لیکن حقیقت امر جز این است و طبقه بسیار وسیعی از مسلمان‌شدگان آن سرزمین بدون هیچ فشاری به اراده خود به اسلام گرایش پیدا کردند. تنها چیزی که در این امر مؤثر بوده است روش مسالمت آمیز و متقاعد کننده بعضی از بزرگان اسلام بوده است. این مبلغین که اکثراً هیچ نوع وابستگی به حکومت و دربار هم نداشته‌اند یا بازرگانانی بوده‌اند که از غرب شبه قاره، به ویژه از ایران، برای تجارت به هند می‌آمدند و در ضمن تجارت در ترویج اسلام کوشیده‌اند، یا صوفیان پاک‌باخته و دل‌سوخته‌ای بودند که با روش عارفانه خود مردم ستمدیده هندوستان را به سوی اسلام جذب کرده‌اند. (آریا، ۲۶) مردمان بومی اسلام را به چندین دلیل می‌پذیرفتند. بسیاری از برهمنان که مشاغلی در سطوح بالای حکومت داشتند اسلام را برای آن با آغوش باز می‌پذیرفتند که مقام‌های خود را حفظ کنند. جمع فراوانی از بوداییان که ضد حکام هندویشان جاسوسی می‌کردند و به غایت با برهمنان طبقه زیردست مخالف بودند، به دین فاتحان درآمدند. نقل است که محمد بن قاسم چند تن از نقبای طوایف را به قبول اسلام دعوت کرد و برخی از آنها بنا به مصالح خویش بدین دعوت لبیک گفتند. گفته شده است که اسلام آوردن راجه ناحیه «عسیفان» پنجاب پس از دعوت عدّه‌ای از بازرگانان مسلمان که مثل همیشه طبقه پرشوری برای تبلیغ اسلام بودند صورت گرفت. (عبّاس رضوی، ۱۳۲) روی هم رفته جامعه اسلامی هند را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ۱. اعقاب بیگانه‌ای که به طرق گوناگون به هند مهاجرت کرده و کیش اسلام را با خود به این کشور آورده‌اند. ۲. بومیانی که تحت تأثیر جاذبه‌های مختلف در طول زمان به اسلام گرویده‌اند. (آریا، ۲۶)

فاتحین عرب که به شبه قاره هند و پاکستان حمله ور شدند نتوانستند اسلام را بالاتر از وادی سند ببرند، اگرچه در این ناحیه این دین تازه در قلب مردم جای گرفته و اسلام بر بت پرستی غالب گردیده بود ولی از زمان غزنویان به بعد بود که اسلام به وسیله عارفان و صوفیان و بزرگان دین به نقاط دوردست هند راه یافت و چنانکه قبلاً هم گفته شد اکثر این بزرگان یا ایرانی الاصل بودند و یا تربیت شده فرهنگ ایرانی که از این میان عرفا بیشترین سهم را در گسترش اسلام در هند داشته‌اند. در اینجا نیاز به آن نیست که به مقایسه عرفان هندی و عرفان اسلامی - که به وسیله ایرانیان پیخته و پرداخته گردیده است - پردازیم، ولی ذکر این نکته ضروری است که شاید یکی از علل موفقیت عرفا بعضی وجوه مشترک عرفان اسلامی با عرفان هندی، و همین طور وجه مشترک تمدن و فرهنگ دو قوم آریایی ایران و هند بوده است. یعنی در حقیقت این فرهنگ ایران اسلامی، به ویژه در شکل عرفانی‌اش بود که دین اسلام را در شبه قاره توسعه داد و گرنه جنگ و خونریزی، ولو به اسم جهاد، نمی‌توانست نتیجه مطلوبی به بار آورد؛ و تازه در زمانی هم که حکام ظاهراً مسلمان چه فیما بین خود و چه با هندوان کافر مشغول کشت و کشتار و جنگ و جدال بودند باز همین ژنده‌پوشان پاک‌باخته بودند که همچون مرهمی دردهای جامعه را التیام بخشیدند و با نوید امیدوار کننده خود دل مردم زجر کشیده را از نو حیات می‌بخشیدند. برای مثال

در زمانی که بین ناصرالدین قباچه و التمش جنگ خونینی رخ می‌داد و آنگاه که بین حکام دهلی و امرای مولتان اختلافاتی بروز می‌کرد، که در نتیجه این جنگ و جدال‌های خانمان‌سوز، مردم این مناطق به کلی روحیه شان را باخته و ناامید می‌شدند، عرفایی چون شیخ بهاء‌الدین زمیری مولتانی بودند که فریادرس آن داغدیدگان بوده و دردهای آنها را با دوی روحانی خود درمان می‌کردند و مردمانی را که از دست این همه تباهی و فساد و ویرانی به ستوه آمده بودند به محبت و برادری و ارزش‌های معنوی فرامی‌خواندند. خلاصه اینکه صوفیان بودند که در میان مردم کار ارشاد و اشاعه دین را شروع کردند و اینگونه عرفان تنها در عوام نفوذ داشتند بلکه پادشاهان هم به آنها ارادت می‌ورزیدند و برای آنها احترام فراوان قائل بودند. چنانکه می‌بینیم در عهد شیخ بهاء‌الدین زکریا شهر مولتان به صورت یک مرکز اسلامی و روحانی مسلمانان در شبه قاره درآمده بود (شمیم، ۷) و یا شمس‌الدین التمش پادشاه دهلی خود از مریدان و سرسپردگان طریقه چشتیه بوده که در این باره بعداً سخن خواهیم گفت. می‌توان گفت که اسلام پا به پای توسعه زبان و ادبیات فارسی و همگام با ترویج عرفان و تصوف در هند و پاکستان در حال گسترش بوده است. عجیب‌تر آنکه تصوف اسلامی با زبان فارسی در شبه قاره توکد یافت و با انحطاط زبان فارسی هم از رونق افتاد. (آریا، ۴۰)

در شبه قاره چهار سلسله تصوف یعنی چشتیه، سهروردیه، قادریه و نقشبندیّه از روزگاران گذشته تا امروز مورد علاقه مردم آن سرزمین بوده‌اند و این چهار سلسله بیش از سلسله‌های دیگر تصوف اسلامی شناخته شده‌اند و کم و بیش صوفیان شبه قاره به یکی از این چهار سلسله وابسته‌اند. بزرگان هر چهار طریقه اگرچه عموماً از لحاظ عقیده سنی مذهب‌اند، اما در مقایسه با متشرعین ظاهری، نسبت به ائمه شیعه خلوص و ارادت بیشتری داشته‌اند، به حدی که در این مورد شاید دست کمی از خود شیعیان نداشته باشند. دلیل این ادعا مراجعه به کتب تذکره‌ای چون *خزینة الاصفیا* (فارسی) و شریف‌التواریخ نوشاهیه (اردو) و غیره می‌تواند باشد که شرح حال هر دوازده امام شیعه در عرض شرح حال دیگر بزرگان اهل سنت - و گاهی با تفصیل بیشتر - آمده است. جالب توجه است که صوفیان در سلسله‌های چشتیه، سهروردیه و قادریه به طور کلی شجره طریقت خود را به حضرت علی (ع) می‌رسانند. در سلسله نقشبندیّه هم گرچه سلسله طریقت به خلیفه اول می‌رسد لیکن باز از یک طرف سلمان فارسی که در این سلسله خرقه از خلیفه اول ابوبکر گرفته است خود یکی از مریدان و شیعیان حضرت علی (ع) به شمار می‌رود و بعد از وی هم قاسم بن محمد و سپس حضرت امام جعفر صادق (ع) امام ششم شیعیان که از نوادگان حضرت علی (ع) می‌باشد، در این سلسله نفر چهارم است. پس ملاحظه می‌شود که عرفان اسلامی در هند و پاکستان گذشته از لحاظ ادبیات و زبان فارسی، از لحاظ نزدیکی با مذهب تشیع که مذهب اکثر مردم ایران است، ارتباط و وابستگی با ایران پیدا می‌کند و در حقیقت عرفان شبه قاره را می‌توان از هر نظر همان عرفان ایران اسلامی دانست. علاوه بر این مؤسّسین هر چهار سلسله ایرانی الاصل بوده‌اند، مؤسّس

سهروردیه منسوب است به سهرورد زنجان، مؤسس سلسله قادریه عبدالقادر گیلانی است، بنیانگذار سلسله نقشبندیه بهاءالدین نقشبند از اهالی بخارا است و بخارا هم سابق بر این یکی از شهرهای معروف ایران بزرگ بوده است و بالاخره چنانکه خواهیم دید مؤسس چشتیه منسوب به قریه‌ای در نزدیکی هرات خراسان است. (آریا، ۴۲-۴۱) از آنجا که شیخ فریدالدین گنج شکر (که نسخه موردنظر ما مجموعه ملفوظات اوست) از عارفان بزرگ طریقه چشتیه است در بخش بعدی به بیان مختصری از تاریخ این طریقت خواهیم پرداخت.

چشتیه:

چشت شهری قدیمی است در ولایت هرات، در شمال غربی افغانستان. در حدود ۹۰ کیلومتری مشرق شهر هرات و حدود سی کیلومتری مشرق شهر قدیمی اوبه، در دره‌ای نسبتاً باز واقع است و هریرود در میان شهر جاری است. چشت به سبب فعالیت بزرگان چشتیه در آنجا اهمیت یافت و نام سلسله چشتیه از همین شهر گرفته شده است. (حداد عادل، ج ۱۱، ۷-۸۲۶) در فرهنگ آندراج ذیل «چشت» آمده است: «چشت بر وزن خشت، نام قریه‌ای است قریب به هرات، در کمال صفوت هوا و عذوبت ماء و از آنجا بوده‌اند بزرگان سلسله چشتیه که سرسلسله آنها سلطان ابراهیم بن ادهم قدس سره بوده است (بدیهی است که خود ابراهیم ادهم از اهالی چشت نبوده است) و از آن جمله‌اند خواجه ابواحمد ابدال و خواجه مودود و خواجه معین الدین و نجیب الدین شیخ المشایخ چشتی که سلسله درویشان چشتی به او منتهی می شود» (چنانکه خواهیم دید سلسله مشایخ چشت به ابواسحاق شامی منتهی می شود). در نزدیک بودن چشت به هرات همه نویسندگان لغت‌نامه‌ها متفق القول‌اند. در لغت‌نامه دهخدا به نقل از فرهنگ نظام آمده است که چشت «قریه‌ای است از قراء هرات و از آنجاست خواجه معین الدین چشتی که از اولیای بزرگ است و مقبره‌اش در هند مزار مسلمانان است». باز هم در لغت‌نامه دهخدا برای تأکید بیشتر بر اینکه چشت قصبه‌ای است در خراسان، به نقل از حبیب السیر چنین آمده است: «... و میسور بعد از جمع ساختن لشکر پرتهور، اردوی خود را به جوکی که پسرش بود سپرده فی اواسط جمادی الاخر سنه ثمان عشر و سبعمائه (۷۱۸)، متوجه خراسان گشت و چون به قصبه چشت رسید بکتوب و سایر امرا که در بادغیس اقامت داشتند به وی پیوستند». مؤلف تاریخ چشت هم ضمن اینکه چشت را شهری مشهور در خراسان می‌داند به نقل از کتاب شجره الانوار آورده است که: «آن دو مقام‌اند، یکی شهری است در میان ولایت خراسان قریب هرات و چشت دویم دیهی است در ولایت هندوستان در میان اوچ و ملتان و خواجهگان چشت از چشت خراسان بوده‌اند». هم او در این باره بیتی از سید علاءالدین اودهی نقل می‌کند که چنین است:

سبزه گلشن خراسانیم» (آریا، ۲-۷۱)

«گر به هندوستان شدیم چه باک